

Vorwort

¹Da schon viele es unternommen haben, Bericht zu geben von den Geschichten, die unter uns ergangen sind,²wie uns das übergeben haben, die es von Anfang selbst gesehen und Diener des Wortes gewesen sind:³so habe ich es auch für gut angesehen, nachdem ich alles von Anfang an mit Fleiß erkundet habe, dass ich es dir, mein geehrter Theophilus, in fortlaufender Ordnung aufschreibe,⁴damit du den gewissen Grund der Lehre erfährst, in der du unterrichtet bist.

Ankündigung der Geburt des Johannes

⁵Zu der Zeit des Herodes, des Königs von Judäa, lebte ein Priester von der Ordnung Abia, mit Namen Zacharias, und seine Frau war von den Töchtern Aarons und hieß Elisabeth.⁶Sie waren aber beide fromm vor Gott und wandelten in allen Geboten und Satzungen des HERRN untadelig.⁷Und sie hatten kein Kind; denn Elisabeth war unfruchtbar, und beide waren wohl betagt.

⁸Und es begab sich, als er den Priesterdienst vor Gott versah zur Zeit seiner Ordnung,⁹nach dem Brauch des Priestertums, dass er bestimmt wurde zu räuchern; und er ging in den Tempel des HERRN.¹⁰Und die ganze Menge des Volks war draußen und betete zur Stunde des Räucherns.¹¹Es erschien ihm aber der Engel des HERRN und stand zur rechten Seite des Räucheraltars.¹²Und als Zacharias ihn sah, erschrak er, und es fiel Furcht über ihn.¹³Aber der Engel sprach zu ihm: Fürchte dich nicht, Zacharias! Denn dein Gebet ist erhört, und deine Frau Elisabeth wird dir einen Sohn gebären,

¹از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،³من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،⁴تا صحت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

خبر تولد یحیی

⁵در ایام هیروودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت.⁶و هر دو در حضور خدا صالح و به جمع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.⁷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

⁸و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می‌کرد،⁹حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.¹⁰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.¹¹ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.¹² چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.¹³ فرشته بدو گفت: ای زکریا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید.¹⁴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.¹⁵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.¹⁶ و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.¹⁷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.¹⁸ زکریا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟¹⁹ فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو

und du sollst ihm den Namen Johannes geben.¹⁴ Und du wirst Freude und Wonne haben, und viele werden sich über seine Geburt freuen.¹⁵ Denn er wird groß sein vor dem HERRN; Wein und starkes Getränk wird er nicht trinken und wird noch im Mutterleib erfüllt werden mit dem Heiligen Geist.¹⁶ Und er wird viele der Kinder Israels zu Gott, ihrem HERRN, bekehren.¹⁷ Und er wird vor ihm hergehen im Geist und der Kraft des Elia, zu bekehren die Herzen der Väter zu den Kindern und die Ungläubigen zu der Klugheit der Gerechten, zuzurichten dem HERRN ein Volk, das bereitet ist.¹⁸ Und Zacharias sprach zu dem Engel: Woran soll ich das erkennen? Denn ich bin alt und meine Frau ist betagt.¹⁹ Der Engel antwortete und sprach zu ihm: Ich bin Gabriel, der vor Gott steht, und ich bin gesandt, mit dir zu reden und dir dies zu verkündigen.²⁰ Und siehe, du wirst stumm werden und nicht reden können bis auf den Tag, an dem dies geschehen wird, weil du meinen Worten nicht geglaubt hast, die erfüllt werden sollen zu ihrer Zeit.²¹ Und das Volk wartete auf Zacharias und wunderte sich, dass er so lange Zeit im Tempel zubrachte.²² Und als er herauskam, konnte er nicht mit ihnen reden; und sie merkten, dass er eine Erscheinung gesehen hatte im Tempel. Und er winkte ihnen und blieb stumm.²³ Und es begab sich, als die Zeit seines Dienstes vorüber war, ging er heim in sein Haus.²⁴ Und nach diesen Tagen wurde seine Frau Elisabeth schwanger und sie verbarg sich fünf Monate und sprach:²⁵ So hat mir der HERR getan in den Tagen, als

سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.²⁰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهاى مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.²¹ و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.²² امّا چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند.²³ و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.²⁴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،²⁵ به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.

خبر تولّد عیسی

²⁶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.²⁷ نزد باکره‌های نامزد مردی مسمّی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.²⁸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.²⁹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است.³⁰ فرشته بدو گفت: ای مریم، ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای،³¹ و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.³² او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.³³ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.

³⁴ مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختم؟³⁵ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.³⁶ و اینک، ایصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.³⁷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.³⁸ مریم گفت: اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس

er mich angesehen hat, um meine Unehre unter den Menschen von mir zu nehmen.

Ankündigung der Geburt Jesu

²⁶Und im sechsten Monat wurde der Engel Gabriel von Gott gesandt in eine Stadt in Galiläa, die heißt Nazareth,²⁷ zu einer Jungfrau, die verlobt war mit einem Mann mit dem Namen Joseph, vom Hause David; und die Jungfrau hieß Maria.²⁸ Und der Engel kam zu ihr hinein und sprach: Sei gegrüßt, du Begnadete! Der HERR ist mit dir, du Gesegnete unter den Frauen!²⁹ Als sie ihn aber sah, erschrak sie über seine Rede und dachte: Was für ein Gruß ist das?³⁰ Und der Engel sprach zu ihr: Fürchte dich nicht, Maria! Denn du hast Gnade gefunden bei Gott.³¹ Siehe, du wirst schwanger werden und einen Sohn gebären, und du sollst ihm den Namen Jesus geben.³² Der wird groß sein und Sohn des Höchsten genannt werden; und Gott der HERR wird ihm den Thron seines Vaters David geben;³³ und er wird König sein über das Haus Jakob ewiglich, und sein Königreich wird kein Ende haben.

³⁴Da sprach Maria zu dem Engel: Wie soll das zugehen, wenn ich doch von keinem Mann weiß?³⁵ Der Engel antwortete und sprach zu ihr: Der Heilige Geist wird über dich kommen, und die Kraft des Höchsten wird dich überschatten; darum wird auch das Heilige, das von dir geboren wird, Gottes Sohn genannt werden.³⁶ Und siehe, Elisabeth, deine Verwandte, ist auch schwanger mit einem Sohn in ihrem Alter und ist jetzt im sechsten Monat, von der man sagt, sie sei unfruchtbar.³⁷ Denn bei Gott ist kein Ding unmöglich.³⁸ Maria aber sprach: Siehe ich bin des HERRN Magd;

فرشته از نزد او رفت.

ملاقات مریم با ایصابات

³⁹در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.⁴⁰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد.⁴¹ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده،⁴² به آواز بلند صدا زده گفت: تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو.⁴³ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟⁴⁴ زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد.⁴⁵ و خوشبحال او که ایمان آوژد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.

سرود مریم

⁴⁶پس مریم گفت: جان من خداوند را تمجید می‌کند،⁴⁷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،⁴⁸ زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،⁴⁹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،⁵⁰ و رحمت او نسل بعد نسل است بر آنانی که از اومی ترسند.⁵¹ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.⁵² جباران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.⁵³ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رُد نمود.⁵⁴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمتیّت خویش،⁵⁵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریّت او تا ابدالآباد.⁵⁶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولّد یحیی

⁵⁷اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.⁵⁸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.⁵⁹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند.⁶⁰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: نی، بلکه به یحیی نامیده می‌شود.⁶¹ به وی گفتند: از قبيله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.⁶² پس به پدرش اشاره

mir geschehe, wie du gesagt hast. Und der Engel ging fort von ihr.

Maria bei Elisabeth

³⁹Maria aber machte sich auf in jenen Tagen und ging eilends auf das Gebirge zu einer Stadt in Juda ⁴⁰und kam in das Haus des Zacharias und grüßte Elisabeth. ⁴¹Und es geschah, als Elisabeth den Gruß Marias hörte, da hüpfte das Kind in ihrem Leib. Und Elisabeth wurde voll Heiligen Geistes ⁴²und rief laut und sprach: Gesegnet bist du unter den Frauen, und gesegnet ist die Frucht deines Leibes! ⁴³Und woher geschieht mir das, dass die Mutter meines HERRN zu mir kommt? ⁴⁴Siehe, als ich die Stimme deines Grußes hörte, hüpfte das Kind mit Freuden in meinem Leib. ⁴⁵Und o selig bist du, die du geglaubt hast! Denn es wird vollendet werden, was dir gesagt ist von dem HERRN.

Marias Lobgesang

⁴⁶Und Maria sprach: Meine Seele erhebt den HERRN, ⁴⁷und mein Geist freut sich über Gott, meinen Heiland; ⁴⁸denn er hat die Niedrigkeit seiner Magd angesehen. Siehe, von nun an werden mich selig preisen alle Kindeskinde; ⁴⁹denn er hat große Dinge an mir getan, der da mächtig ist und dessen Name heilig ist. ⁵⁰Und seine Barmherzigkeit währt von Geschlecht zu Geschlecht bei denen, die ihn fürchten. ⁵¹Er übt Gewalt mit seinem Arm und zerstreut, die hoffärtig sind in ihres Herzens Sinn. ⁵²Er stößt die Gewaltigen vom Thron und erhebt die Niedrigen. ⁵³Die Hungrigen füllt er mit Gütern und lässt die Reichen leer ausgehen. ⁵⁴Er hilft seinem Diener Israel wieder auf und gedenkt der

کردند که، او را چه نام خواهی نهاد؟⁶³ او تختهای خواسته بنوشت که: نام او یحیی است! و همه متعجب شدند. ⁶⁴در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ⁶⁵پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ⁶⁶و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با وی می بود.

سرود و نبوت زکریا

⁶⁷و پدرش زکریا از روح القدس پر شده، نبوت نموده، گفت: ⁶⁸خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد ⁶⁹و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ⁷⁰چنانچه به زبان مقدسین گفت که، از بدو عالم انبیای او می بودند، ⁷¹رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید، ⁷³سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ⁷⁴که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم، ⁷⁵در حضور او به قدوسیّت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ⁷⁶و تو ای طفل، نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیا سازی، ⁷⁷تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان. ⁷⁸به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، ⁷⁹تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.

⁸⁰پس طفل نمو کرده، در روح قوی می گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می برد.

Barmherzigkeit,⁵⁵ wie er geredet hat zu unseren Vätern, Abraham und seinem Samen ewiglich.⁵⁶ Und Maria blieb bei ihr etwa drei Monate; danach kehrte sie wieder heim.

Die Geburt Johannes des Täufers

⁵⁷Für Elisabeth aber kam die Zeit, dass sie gebären sollte; und sie gebar einen Sohn.⁵⁸ Und ihre Nachbarn und Verwandten hörten, dass der HERR große Barmherzigkeit an ihr getan hatte, und freuten sich mit ihr.⁵⁹ Und es begab sich am achten Tag, da kamen sie, das Kindlein zu beschneiden, und sie nannten ihn nach seinem Vater Zacharias.⁶⁰ Aber seine Mutter antwortete und sprach: Nein, nicht so, sondern er soll Johannes heißen.⁶¹ Und sie sprachen zu ihr: Es ist doch niemand in deiner Verwandtschaft, der so heißt.⁶² Und sie winkten seinem Vater, wie er ihn nennen lassen wollte.⁶³ Und er forderte ein Täfelchen und schrieb darauf: Er heißt Johannes. Und sie wunderten sich alle.⁶³ Und sogleich wurde sein Mund und seine Zunge aufgetan, und er redete und lobte Gott.⁶⁵ Und es kam eine Furcht über alle Nachbarn; und die ganze Geschichte wurde überall auf dem jüdischen Gebirge bekannt.⁶⁶ Und alle, die es hörten, nahmen es zu Herzen und sprachen: Was, meinst du, wird aus dem Kindlein werden? Denn die Hand des HERRN war mit ihm.

Lobgesang des Zacharias

⁶⁷Und sein Vater Zacharias wurde voll Heiligen Geistes, weissagte und sprach:⁶⁸ Gelobt sei der HERR, der Gott Israels! Denn er hat sein Volk besucht und ihm Erlösung geschaffen⁶⁹ und hat uns aufgerichtet ein Horn des Heils in dem

Haus seines Dieners David,⁷⁰ wie er vorzeiten geredet hat durch den Mund seiner heiligen Propheten:⁷¹ dass er uns errettete von unseren Feinden und von der Hand aller, die uns hassen,⁷² und Barmherzigkeit erzeugte unseren Vätern und gedächte an seinen heiligen Bund⁷³ und an den Eid, den er geschworen hat unserem Vater Abraham, uns zu geben,⁷⁴ dass wir, erlöst aus der Hand unserer Feinde, ihm dienten ohne Furcht unser Leben lang⁷⁵ in Heiligkeit und Gerechtigkeit, die ihm gefällig ist.⁷⁶ Und du, Kindlein, wirst ein Prophet des Höchsten genannt werden. Du wirst vor dem HERRN hergehen, dass du seinen Weg bereitest⁷⁷ und Erkenntnis des Heils gebest seinem Volk, in der Vergebung ihrer Sünden;⁷⁸ durch die herzliche Barmherzigkeit unseres Gottes, durch die uns besucht hat der Aufgang aus der Höhe,⁷⁹ damit er erscheine denen, die da sitzen in Finsternis und Todesschatten, und richte unsere Füße auf den Weg des Friedens.

⁸⁰Und das Kindlein wuchs und wurde stark im Geist; und er war in der Wüste, bis zu dem Tag, an dem er hervortreten sollte vor das Volk Israel.